ف ع
ل
۲۰۵/۲۹

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب ترجیح بلا مرجح (رساله در —)
مؤلف متن خلیل بن غازی محشی قزوینی
شارح .... مترجم ....
تاریخ تحریر .... نوع خط نستعلیق شلوطه اسلیته تعداد سطر ۲۵
جزء کتب اصول زبان فارسی عدد اوراق ۹ صفحه
طول ۲۳ عرض ۱۳ شماره عمومی ۲۳۴۸۰
وقفی / خریداری خریداری آستان قدس تاریخ وقف / خریداری مهر ۱۳۲۹
ملاحظات ....

محالست که هر یک از مقدورین متنافیین راجح بر دیگر باشد خواه بجهة واحده و خواه بجهتین لواط
آنکه اجتماع متنافیین در وجود محالست دوم ترجیح تقاضا کردن چیزیست نزد قادر که از جمله
مقدورین متنافیین فلان چیز بکند نه منافی آنرا و این تقاضا کردن را اختیار نمیگویند و
اراده نیز نمیگویند و تقاضا کننده را مرجح بکسر جیم مشدده میگویند و داعی نیز میگویند و مختار
نمیگویند و تقاضا کرده شده را راجح میگویند و منافی آنرا مرجوح میگویند و برین قیاس است

در شعرا بلا خلاف و در هود باقی مع الخلاف و لکن اکثر جمهور در هر دو این بر قطع اند و ان ده اینست فی ما فعلن فی انفسهن در بقره و نبلوکم فیما اتیکم در مایده و فی ما اوحی و فی ما اتیکم در انعام و فی ما اشتهت انفسهم در انبیا و فی ما افضتم در نور و فی ما رزقناکم در روم و فی ما هم فیه و فی ما کانوا فیه هر دو در زمر و فی ما لا تعلمون در واقعه دوازدهم من ما مقطوع است در سه موضع فمن ما ملکت در نسا و من ما ملکت در روم و من ما رزقنا در منافقون خلافست سیزدهم عن ما در یک موضع مقطوع است و لیس عن ما نهوا در اعراف چهاردهم عن من در دو موضع مقطوع است عن من یشاء در نور و عن من تولی در والنجم پانزدهم ان لا بهمزه مفتوحه و نون ساکنه در یازده موضع مقطوع است حقیق علی ان لا اقول و ان لا یقولوا علی الله الا الحق هر دو در اعراف و ان لا ملجا در توبه و ان لا اله الا هو و ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف هر دو در هود و ان لا تشرک بی شیا در حج و ان لا تعبد الشیطان در یس و ان لا تعلوا علی الله در دخان و ان لا یشرکن بالله در ممتحنه و ان لا یدخلنها الیوم در نون و ان لا اله الا انت در انبیا و لیکن در انبیا خلافست اما در اکثر مصاحف مقطوع است شانزدهم ان لن در جمیع قران مکتوبست الن نجعل لکم موعدا در کهف و الن نجمع عظامه در قیامت که این هر دو بلا نون مکتوبند هفدهم ان لم بهمزه مفتوحه در جمیع قران بنون مکتوبست مثل ان لم یکن و ان لم یره احد هجدهم لکی لا در جمیع قران مکتوبست مکر در چهار موضع که موصولست لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم در ال عمران و لکیلا یعلم در حج و لکیلا یکون حرج در احزاب و لکیلا تاسوا در حدید و لکن در ال عمران در بعضی مصاحف بقطع نوشته اند نوزدهم یوم هم در جمیع قران موصولست مکر در دو موضع که مقطوع است یوم هم بارزون در غافر یوم هم علی النار یفتنون در والذاریات بیستم ابن ام قال یا ابن ام در اعراف مقطوع است و در طه موصول یعنی یاء ندا و همزه ام و صورت همزه واو است باین صورت یبنؤم بیست و یکم مال بدانکه لام جار از مجرور در چهار موضع مقطوع است فمال هؤلاء القوم در نسا و مال هذا الکتاب در کهف و مال هذا الرسول در فرقان فمال الذین کفروا

در معارج و در باقی موصولست بیست و دوم وایا در سه موضع در نون و در زخرف و در رحمان ٥

بیان ترجیح بلا مرجح من کلام مولانا ملا خلیل رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

عریضه که بعض تلامذه برای مولانا خلیل نوشته عرضه داشت کمترین بندر علی بر لوح عرض می نگارد که بنده را قوت مطالعهٔ حاشیه عده که عالیحضرت مخدومی نوشته اند نیست مستدعا آنکه شفقت نموده در تحت مسایل معروضه ذیل شرح فارسی که فهم کمترین در یابد قلمی نمایند که حل عقده شدن همکنان نیز بهره یابند اول آنکه جمعی مذکور می سازند که خدام ترجیح بلا مرجح را جایز میدانند و جمعی مذکور می سازند که ترجیح بلا مرجح را جایز نمیدانند عقیده حق را توضیح نمایند که الثقه بالله وحده تبارک و تعالی بدان ای برادر ایدک الله تعالی که توضیح این مقدمه مسئول میشود مقدمه در بیان ترجیح بلا مرجح که متنازع فیه است لفظ ترجیح و الفاظی که مناسب آنست در اشتقاق بر دو معنی اند اول ترجیح کردن قادر است واحد مقدور را از متنافیین را دون دیگری و بیان این آنست که هرگاه در نظر شخصی دو چیز باشد که هر کدام را تواند کرد و آن دو را جمع نتواند کرد پس کردن او یکی را دون دیگری را ترجیح آن بر دیگری میگویند و اختیار نیز میگویند و اراده نیز میگویند و کرده شده را ترجیح میگویند و رجحان نیز میگویند و کننده را مرجح بکسر جیم مشدده میگویند و مختار نیز میگویند و داعی میگویند و کرده شده را راجح میگویند و مترجح نیز مینامند و مرجح بفتح جیم مشدده نیز میگویند و نکرده را مرجوح میگویند و باین معنی محالست که هر یک از مقدورین متنافیین راجح بر دیگری باشد خواه بجهة واحده و خواه بجهتین لوازم آنکه اجتماع متنافیین در وجود محالست دوم ترجیح تقاضا کردن چیزیست نزد قادر که از جملهٔ مقدورین متنافیین یعنی چیز بکند نه منافی آنرا و این تقاضا کردن را اختیار نمیگویند و اراده نیز نمیگویند و تقاضا کننده را مرجح بکسر جیم مشدده میگویند و داعی نیز میگویند و مختار نمیگویند و تقاضا کرده شده را راجح میگویند و منافی آنرا مرجوح میگویند و برین قیاس لت

بیان ترجیح بلا مرجح من کلام مولانا خلیل ره

بازبین شد
۱۳۷۱ ش

سایر الفاظ و بایں معنی ممکن است که هر یک از مقدورین متنافیین راجح بر دیگری باشد بچندین وجه
چنانچه در سورهٔ بقره است و یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس
واثمهما اکبر من نفعهما پس علم بنفع در رجحان فعل را راجح بمعنی دوم ساخته و علم باثم
در رجحان ترک را راجح بمعنی دوم ساخته چون این دانستی بدانکه در لفظ ترجیح بلا مرجح ترجیح
بمعنی اول مستعمل شده و مرجح بمعنی ثانی و الا فلا نزاع نخواهد بود چه اگر هر دو بمعنی اول باشند
یا هر دو بمعنی ثانی باشند امتناع ترجیح بلا مرجح از بدیهیات اولیات میشود بواسطهٔ آنکه
امتناع فعل بلا فاعل معلوم همه طفل است که بحد تمیز رسیده باشد و اگر ترجیح بمعنی ثانی و مرجح
بمعنی اول باشد جواز ترجیح بلا مرجح از بدیهیات اولیات میشود چه جواز تقاضای داعی ضعیف
یا غیر ضعیف چیزی را که کننده آن چیز نفع بی کردن قادر آن چیز را معلوم همه کس است و آنچه نقل
از سورهٔ بقره شده کافیست در مثال مسئله بدانکه برادر ایدک الله تعالی که مبادی مقدورین
متنافیین در انسان بسیار است مثل شهوت و غضب و مانند اینها در افعال قبیحه و مثل عفت
عقل و مانند آنها در افعال حسنه و هیچکدام اینها داعی نیستند بالذات بلکه بواسطهٔ علم
بنفع حاصل بسبب اینها داعی اند پس داعی بالذات بسوی فعل و ترک نیست الا علم بنفع در فعل
و علم بنفع در ترک و هر گاه داعی بسوی فعل و داعی بسوی ترک در شخص متحقق باشد پس یکی از
فعل و ترک را جهت بر دیگری بوجهی و مرجوحیت بوجهی و این از سه قسم خالی نیست اول آنکه
داعیین متساوی باشند در قوت و ضعف یعنی نفع معلوم در فعل اکبر نباشد باعتقاد
فاعل از نفع معلوم در ترک و بالعکس دوم آنکه داعی ترک اقوی باشد یعنی نفع معلوم در ترک
اکبر باشد باعتقاد فاعل از نفع معلوم در فعل چنانچه در آیهٔ سورهٔ بقره گذشت سیم
عکس قسم ثانی قسم اول متحقق نیست و ذکر برهان آن درین مقام مناسب نیست و در حاشیهٔ عده
مذکور است و در تحقق قسم ثانی و قسم ثالث شکی نیست و هر کدام از فعل و ترک درین دو قسم
ممکن الصدور است و ترجیح بلا مرجح لازم نمی آید بآن معنی که در مقدمهٔ ممهده گذشت پس میگوییم
شاید بخاطر کسی درین مقام اعتراضات رسد اگر گویی که شخصی که بداند یقینا که ترک مثلا
بهتر است از فعل هرگز فعل نمیکند بواسطهٔ آنکه این شرکیست در محال بودن با ترجیح بلا مرجح
بمعنی که در مقدمه گذشت و ما این را ترجیح بلا مرجح میگوییم و ترجیح بمعنی اول است لیکن مرجح
مشتق است از ترجیح بمعنی ثانی که شما متعرض آن شده اید و آن قدر مشترکست میان بهتر کردن

چیزی را از چیزی و اعتقاد بهتری چیزی را از چیزی و آیات مثل ختم الله علی قلوبهم و احادیث مثل
حبک للشیء یعمی و یصم اشاره بآن است گوییم این قول خلاف بدیهه است بواسطهٔ آنکه شراب
خور مسلمان عالم بآیهٔ بقره را مثلا هرگز در وقت ارادهٔ شراب خوردن اعتقاد بطلان مضمون
آن آیه حاصل نمیشود و این معلوم همه کس است و امثال این بسیار است و در تسمیهٔ این ترجیح بلا مرجح
مضایقه نیست لیکن این غیر متنازع فیه است میان علما و خلاف اصطلاح است چنانچه
معلوم میشود از گفتهای علما در بیان مثال طریقین هارب و رغیفین جایع و قدحین
عطشان و در تقریر مذهب مجموع علما که قایلند بامتناع ترجیح بلا مرجح و بعدم وجوب
فعل نسبت بقدرت و داعی اقوی و حمل مثل این آیات و احادیث بر غیر تشبیه و مجاز
جرات عظیم است چنانچه الله تعالی گفته و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و اگر گویی
که شراب خور محال است که شراب خوردن را ترجیح نداده باشد بر ترک آن گوییم مراد از ترجیح
اول است لازم معنی که در مقدمه گذشت یا معنی ثانی است یا اعتقاد بهتری است اگر معنی
اول است این قول حق است لیکن نفع ندارد شما را درین مقام و ضرری بگفتهٔ ما نمیرساند
و اگر معنی ثانی است این قول خلاف بدیهه است بواسطهٔ آنکه انکس نفس داعی نیست و اگر
اعتقاد بهتری است این قول نیز خلاف بدیهه است چنانچه گذشت در عالم بآیهٔ بقره اگر
گویی مبدء شراب خوردن غیر مبدء ترک است گوییم اگر مراد بمبدء فاعل است و بتغایر تغایر
حقیقی پس این قول نیز خلاف بدیهه است بواسطهٔ آنکه همه کس میداند که یک انسان هم انسان
نیست و شراب خوردن و ترک کردن را یک کس میکند در هر وقت از روی اختیار و مع هذا
این قول نافع نیست درین مقام بواسطهٔ آنکه شراب خور در شراب خوردن نیست پس بمقدمه
عود میکند و اگر مراد بمبدء سبب داعی فاعل است چنانچه بیان کردیم در اول مسئله یا تغایر
تغایر اعتباری پس این قول حق است لیکن ضرری بگفتهٔ ما نمیرسد بلکه نفع میرساند اگر گویی
کسی که اراده نماید شراب خوردن را مغلوب شهوت میشود و در آن وقت مختار نیست
گوییم این قول خلاف بدیهه است بواسطهٔ آنکه بیان کردیم که شهوت و مانند آن داعی بالذات
نیست و لهذا تکلیف باقیست چون این دانستی بدانکه اگر کسی تجویز بلا مرجح نماید خلاف
اجماع علمای امامیه نکرده بواسطهٔ آنکه سید الاجل المرتضی طاب ثراه در جواب مسایل طرابلسیات
مایل بتجویز آن شده و علامه حلی رح در تهذیب الاصول بر طبق آن رفته و محقق طوسی ره

در تجرید در جواب شبهه اکتفا بتجویز آن کرده و اگر کسی تجویز آن نماید نیز خلاف اجماع ایشان نکرده
چه محقق طوسی در بعضی مواضع حکم بامتناع آن کرده و ما در جواب سؤال ثالث حکم امثال
این مقامات بیان خواهیم کرد و بنده را در حاشیه عده و غیر آن عبارتی نیست که دلالت بر تجویز
ترجیح بلا مرجح کند بلکه هر جا که کسی نهایت کلام خود بر تجویز آن نموده بنده آن را محال دانسته
و گفتگوی جمعی که نسبت تجویز به بنده داده اند مبنی بر عدم التفات بعبارات حاشیه عده
خواهد بود سؤال ششم آنکه مذکور میشود که خدام قایلند بتخلف معلول از علت تامه توجه نموده حقیقت
آن را توضیح نمایند الثقة بالله وحده و جل قدره بدان ای برادر وفقک الله تعالی که توضیح این
مقدمه و یک مسئله میشود مقدمه اولی در بیان معنی تخلف معلول از علت تامه علت شیء یعنی موقوف
علیه آن شیء است خواه فاعل و خواه غیر فاعل و خواه شرط و خواه غیر اینها و علت تامه عبارت از مجموع
علتهای آن شیء است و تخلف معلول از علت تامه آنست که علت تامه شیء باشد و آن شیء نباشد
مقدمه دوم در بیان حسن و قبح عقلیین و تکلیف بعضی افعال و تروک از عقلا باعث استحقاق
نوازش است و بعضی دیگر باعث استحقاق سرزنش و این محکوم همه طوائف را که بحد تمیز
رسیده اند و الله تعالی بندگان خود را مکلف ساخته ببعضی افعال و بعضی تروک و بر اطاعت
ثواب قرار داده یا نوازش و بر عصیان عقاب قرار داده یا سرزنش پس میباید که هر
مکلفی در هر مکلف به و ترک آن بحیثیتی که مصحح استحقاق نوازش و ثواب و استحقاق سرزنش
و عذاب باشد مسئله بدان ای برادر وفقک الله تعالی که قدرت منحصر بر فعل و ترک بحیثیتی که
مستحق نوازش یا مدح یا ثواب بر آن و مستحق سرزنش بر دیگری یا عذاب بر آن باشد
ممکن نیست الا بانکه تخلف معلول از علت تامه شده باشد بدلیل آنکه اگر مکلف مستجمع علت تامه
فعل و علت تامه ترک نباشد تکلیف او قبیح و تکلیف او بغیر مقدور خواهد بود و اگر مستجمع
این علت تامه باشد پس اگر فعل کند جانب ترک از علت تامه تخلف کرده خواهد بود و اگر ترک
کند جانب فعل از علت تامه خود تخلف کرده خواهد بود و این کلام خوب ظاهر میشود اگر
جاری کنی آن را در اول افعال اختیاریه که از عبد سر میزند خواه آن اول را اراده نام
کنی و خواه نام دیگر و بعد از آن در ثانی افعال اختیاریه او و همچنین تا آخر افعال
اختیاریه چرا که افعال اختیاریه او غیر متناهی نیست در جانب مبدء چنانکه غیر متناهی
نیست در جانب دیگر شاید که بخاطر کسی در این مقام اعتراضات رسد پس میگوییم اگر گوئی بعنوان

داعی

منع که قبول نداریم که تکلیف در این صورت قبیح و بغیر مقدور است بنا بر آنکه وجوب فعل بسبب
قدرت شده پس منافی قدرت نیست بلکه مؤکد است گوییم بنا بر امتناع تخلف معلول
از علت تامه بندگان مجبور اند و مجبوریت با اختیار منافی قدرت است چرا که قدرت و توانائی
بمعنی بدیهی که همه اهل لغت و اطفال میفهمند پس کلام شما مشتمل بر تناقض است و مع هذا
مضایقه نمیکنیم در نام کردن قدرت و میگوییم لازم می آید بر گفته شما که استحقاق سرزنش و
عذاب باطل شود و هم چنین استحقاق نوازش و ثواب چنانچه در حدیث حضرت امیر المومنین
علیه السلام که در باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین از کتاب کافی مذکور است و ما شرح
این حدیث را در کتاب شافی شرح کافی مفصلا ذکر کردیم و اگر گوئی بعنوان معارضه
که اگر تخلف معلول از علت تامه جایز باشد لازم می آید ترجیح بلا مرجح و این باطل است ببدیهه و
اتفاق بدلیل آنکه فرض میکنیم تحقق علت تامه شراب خوردن شخص را مثلا در دو زمان
و فرض میکنیم که در زمان اول شراب خورد و در زمان ثانی نخورد پس هیچ چیز نیست که اختصاص
داده باشد احد الزمانین را بوجود معلول و دیگری را بر ترک آن پس اختصاص بخود بخود
متحقق شده و این ترجیح اختصاص است بلا مرجح گوییم اختصاص معنی اعتباریست و
مرکب است از وجودی و عدمی و منتزع است از هم جدا اول شراب خوردن و ثانی ترک آن
پس هر گاه ظاهر شد که شراب خوردن در وقت اول ترجیح بلا مرجح نیست چه فاعل و علم بنفع
و مثل آنها در وقت اول هست و ظاهر شد که ترک در وقت ثانی ترجیح بلا مرجح نباشد چه
فاعل و علم بالم و مثل آنها در وقت ثانی هست ظاهر میشود که تحقق اختصاص نیز ترجیح بلا
مرجح نخواهد بود چه معنی ترجیح بلا مرجح که بطلان آن بدیهی است و اتفاقی تحقق اختصاص
فعل است بلا فاعل یا ترک بی تارک و از این ظاهر میشود که ترجیح بلا مرجح نیز لازم نمی آید
بواسطه آنکه داعیین متعارضین در اقتضا در زمانین متحقق اند و یکی از آنها جزء علت
تامه فعل است و جزء علت تامه ترک نیست و یک دیگر جزء علت تامه ترک است و جزء علت تامه فعل نیست
و ایضا ظاهر میشود که ترجیح بلا مرجح بر فرض وقوع آن لازم ندارد ترجیح بلا مرجح را و ایضا
ظاهر میشود که اگر کسی گوید که چرا در وقت اول شراب خورد و در وقت ثانی ترک کرد گفته او
اعتراض بر ما نمی شود بواسطه آنکه اگر قصد او بیان استحاله اختصاص است بواسطه لزوم
ترجیح بلا مرجح یا ترجیح بلا مرجح حواله ببیان عدم لزوم که گفتیم کنیم و اگر قصد او وعظ

ونصیحت با بزرگش و شراب خوردن است میکوییم که حق بجانب تست به واقع شده واگر قصد او ملتفت بیان علة تامه هر یک است شروع در تفصیل کنیم و میکوییم علة تامه شراب خوردن فاعل و علم بنفع و امثال آنهاست و علة تامه ترک فاعل و علم بأثم و امثال آنهاست چون این دانستی بدانکه این مسئله اولین سرحد راهی است که دران متکلمان از غیر ایشان جدا میشوند بمعرفة الله تعالی بیان این آنست که طایفه اولی و ثانیه اتفاق دارند که کنه ذات الله تعالی معلوم کسی غیر خودش نیست پس بجای اثبات الله اثبات صفتی برای او باید کرد که اثبات آن صفت مانند اثبات ذات بشد پس طایفه اولی میکویند آن صفت صنع عالم است و طایفه ثانیه میکویند وجوب وجود بالذات است و مراد عالم بصنع عالم تأثیر اوست در عالم بعنوان قدرت بمعنی مصحح عبادت چه اگر قدرت بمعنی دیگر بمعنی مصحح نوازشش نخواهد بود چه جای عبادت چنانچه در بیان مسئله مبین شد پس اثبات قدرت مصحح عبادت اصل عبادات و اکبر آنها باشد و عالم چون متغیر است محل محو و اثبات بشود محی و مثبت الله تعالی بقدرت و مشیت یا بعلم علم بکل خیر و شر که آن علم نزد اوست و ام الکتاب است و جمیع احادیث باب بداء از کتاب کافی و غیر آن و آیات منقوله دران باب بواسطه اثبات این معنی قدرت و ابطال قول یهود و تعطیل ایشان است که نفی قدرت مصحح عبادت از الله تعالی کرده اند و نفی ترتب زمانی حوادث از حیثیت صدور از الله تعالی کرده اند بواسطه قیاس بعض ترتب مکانی نسبت با و و الله تعالی در رد ایشان در سورهٔ مایده کفته وقالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا و در سورهٔ الرحمن کفته کل یوم هو فی شأن چنانچه از کلام ابن بابویه رحمه الله در کتاب توحید معلوم میشود و ما در کتاب شافی در شرح باب بداء الفضیل آنرا ذکر کرده ایم میفهمد آنرا کسی که میخواهد سیم آنکه مذکور میشود که ضدام قایلند بانیکه هر علم بمسئله که در ذهن بلند ترین مکلفان موقوف بر فکر نیست نمیتواند بود که در ذهن دیگری از مکلفان موقوف بر فکر باشد حتی اولیا و اوصیا و انبیا و رسل جواب الثقة بالله وحده و ظهر حجته بدان ای برادر ارشدک الله تعالی که توضیح این است به مقدمه و یک مسئله می شود

مقدمه اولی علم در لغت عرب و اصطلاح فقها و اهل اصول فقه اعتقاد تصدیق قضیه است با عدم تجویز کذب آن و تصور را علم نمیکویند و بقید عدم تجویز کذب ممتاز از ظن میشود خواه ظن صریح و خواه ظن مشتبه بعلم که اگر مطابق واقع نیست آنرا التقلید کویند و اگر مطابق

واقع نباشد آنرا جهل مرکب کویند و چون عدم تجویز مانند تجویز نیست در قبول شدت و ضعف پس تجویز اگرچه قابل شدت و ضعف است چنانچه ظنی اضعف از ظنی دیگر میباشد اما عدم تجویز قابل شدت و ضعف نیست پس علمی اضعف از علمی دیگر نمیباشد و بوجهی دیگر کوییم بدیهی است که ضعف اعتقاد نسبت باعتقادی دیگر نمیتواند بود مگر بتجویز ذهن نقیض مسئله در اعتقاد ضعیف پس اعتقاد ضعیف علم نخواهد بود و الا لازم آید که مابه الامتیاز میان علم و ظن برطرف شود و لهذا حجت طایفه وجیه قایلند باین که ایمان محض علم بتصدیق جمیع ما جاء الرسول است و طوع قلب از ایمان خارج است پس قایلند بانیکه ایمان افسق فسقه مساوی ایمان جبرئیل است در قوت و ضعف چنانچه در کافی در کتاب حجت در باب [illegible] مذکور است و ازین ظاهر میشود که اگر کسی کوید که اعتقاد من بامامت امیرالمؤمنین علیه السلام ضعیف است نسبت باعتقاد من بوجود امیرالمؤمنین یا دروغ میکوید یا علم ندارد بامامت و آنکه کفتیم منافی آن نیست که با بعض از علوم معارضه وهمیه بسبب وسوسه [illegible] یا هوای نفس یا شبهه که راسخ شده باشد یا مثل آن حتی آنکه صاحبش منکر علم خود باشد بلکه توهم کند که علم دارد بچیزی و آن چیز نقیض خودش بشد بواسطه آنکه این تفاوت راه خارجست نه در نفس علم و بواسطه رفع معارضه وهمیه ابراهیم علیه السلام کفته بلی ولکن لیطمئن قلبی اگر کویی اعتقاد بعادیات مثل اینکه فلان کوه [illegible] از ماست الحال طلا نشده علم است با آنکه تجویز نقیض میکنیم بواسطه اعتقاد بقادر مختار و تجویز معجز خارق عادت کوییم تجویز دو معنی دارد اول اضطراب نفس در حکم بوقوع چیزی و بعدم وقوع آن ثانی حکم بامکان ذاتی که مقابل وجوب ذاتی و امتناع ذاتی است اگر مراد تجویز معنی اول است پس اعتقاد بعادیات علم نخواهد بود بلکه ظنی است که صاحبش بجای علم کذاشته و اگر مراد معنی ثانی است ضرری بکفته ما نمیرساند و چون نفس آدمی اماره بالسوء است مکر موفق از الله باشد که بتوهم ظن را یا هوای نفس را یا تصور معنی شعری را بجای علم کذارد و احکام علم بران جاری کند و مباهات کند کوید که از اسرار معنوی و خفیات مظنونه است و چون بعضی را اظهار کند اهل ایمان دانند بمحکمات قرآن باطل است

مقدمه دوم در قرآن و احادیث لفظ غیب بسیار مستعمل شده و معلوم میشود به تتبع آن استعمالات که مراد بغیب مضمون قضیه است نه بین بشود و نه علم بآن از بینات مکتسب شده باشد از آن حیثیت که چنین است و مراد ازین مضمون قضیه است که علم بآن حاصل شده باشد

آنست

شخص را بیکی از طرق که طرق بداهتست نسبت بهر ذهن عاقل مکلف فرق میان فهیم و بلید
که فهیم زود تصور میکند قضیه را و بلید بخلاف آنست و فرق میان الهام و تحدیث و وحی
آنست که الهام انداختن الله تعالی است تصور قضیه را در دل شخص در وقت حاجت
آن شخص بآن تصور و تحدیث انداختن فرشته است تصور قضیه را در ذهن امام زمان و مانند آن
و در وقت حاجت مثل شب قدر و وحی در غیر انبیا نمیباشد و آن انداختن الله تعالی است علم
بقضیه را که غیب باشد در دل شخصی و آن از سه قسم خالی نیست قسم اول بی واسطه قسم ثانی
بواسطه خلق آواز و این را تکلیم الله نیز میگویند قسم ثالث بواسطه پیغام آوردن فرشته و
وگاهی لفظ وحی را مخصوص قسم اول و پیغام گزاردن فرشته استعمال میکنند و دو قسم
مقسم را تکلیم الله تعالی میگویند و الهام و تحدیث و وحی را گاهی در غیر این معانی استعمال
میکنند مقدمه سیم اختلاف عقلا در چیزی که معلوم نشود بیکی از حواس بر سه قسم است اول
حقیقی مستقر ثانی حقیقی غیر مستقر ثالث غیر حقیقی و مراد بحقیقی آنست که احد المختلفین
انکار معلوم خود نکرده باشد در آن و نزاع لفظی نیز نباشد و مراد بمستقر آنست که باقی
تواند ماند هر چند که مخطی در آن برسد بهر چه مصیب بآن رسیده از تصور و حفظ و ترتیب
و قضیه مختلف فیها باختلاف حقیقی مستقر غیر است نسبت بهر ذهن و آن دو قسم است قسم اول
آنست که عامه مکلفین را بعلم آن احتیاج هست مثل علم بمسایل معرفة الله و صفات او و علم
بمسایل میراث و قضا و امثال آنها و این قسم را در عملیات نفس حکم شرعی خوانند و رسل
مبعوث اند بواسطه بیان این قسم و نهی از اختلاف در علم بوحی درین قسم و این نهی منسوخ
نشده در هیچ شرعی و در آیات قران تعبیر از قبول این نهی بملة ابراهیم و باسلام شده
و تعبیر از ضد آن باشراک شده در آیات قران قسم ثانی آنست که عامه مکلفین را بعلم
آن احتیاج نیست مثل علم باینکه در فلان موضع قبله بطرف کدام کوه است یا قیمت فلان
متاع چیست یا تفاوت میان فلان و فلان چه قدر است و امثال اینها را محل حکم شرعی خوانند
و اختلاف درین قسم بسبب ظن محذور است نه در قسم اول مسئله بدان ای برادر ارشدک الله
تعالی که مسامحه در دین از جهل است و بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پیغمبری مبعوث نشده
و نخواهد شد و مع هذا هیچ پیغمبری علم الغیب بی وحی نداشته پس اگر مسئله نزد مکلفی
ضروری باشد و نزد دیگری ضروری نباشد و مخالفت کند با محال ضرورتست نیز چنانچه در مسئله

ترجیح بلا مرجح واقع شده در کتاب مواقف یا بمقدماتی پس جمیع ناس در جمیع اعصار امته واحده کونوا
بود در رفع آن اختلاف حقیقی مستقر احتیاج بوحی برسل و انبیا نخواهند داشت خصوصا اگر
نزد او ضروریست و این خلاف محکمات قرآن و محکمات سایر کتب الله تعالی و محکمات احادیث است
از الجمله قول الله تعالی است در سوره یونس وما کان الناس الا امة واحدة
فاختلفوا الآیه و در سوره بقره کان الناس امة واحدة فبعث الله الآیه
پس اگر گویند که علم تحقیقی بقضیه مختلف فیها باختلاف حقیقی مستقر بغیر از اخذ از صاحب شرع حاصل
میشود و آنچه ماخذ از صاحب شرع حاصل شده باشد تقلیدیست و جهل است نسبت باول خیال
کرده خواهد بود و باطل شوی چنانچه در مقدمه اولی گفتیم و نه است خواهد بود که بچه وجه ضروریست
در هر زمانی امامی معصوم مفترض الطاعه از جانب الله تعالی که عالم باشد بهر مسئله مختلف فیها و محتاج الیها
و اگر یهود یا نصاری با وی گویند که علم بنسخ شریعت موسی یا عیسی موقوفست بر علم بتواتر معجزه محمد
صلی الله علیه و آله و آن نزد ما بتواتر نرسیده عاجز خواهد شد از اینکه در جواب گوید که ادله عقل و
نقل از کتب الله تعالی و رسل الله مطابقند بر اینکه واجبست بر الله تعالی بعث رسل و از آن کتب
تا حکم کند در هر مختلف فیه باختلاف حقیقی مستقر بتوسط وحی برسول هر زمانی بواسطه دفع فساد
و فتنه اختلاف حقیقی مستقر که اگر عامه مکلفان قبول کنند خلاص شوند از فساد و بظهور حجت دال
فساد را خود بر سر خود آورده باشند و قلیلی که مسلم اند در تقیه و حیرت و سکوت باشند در اکثر
پس لازم است در اهل شریعتی که منسوخ نشده باشد عالمی بجمیع کتاب آن شریعت که مفترض الطاعه
و معصوم باشد تا رفع هر اختلاف تواند کرد اگر رجوع باو کنند و در اهل شریعت موسی یا عیسی
عالم چنین کیست بغیر نیست باتفاق ما و شما و جمیع طوایف چنانچه الله تعالی در جواب این کفره
در سوره رعد ومن عنده علم الکتاب پس علم بنسخ آنها حاصل میشود بی توقف
بر علم تواتر معجزه محمد صلی الله علیه و آله و شما در جواب مستضعفان اهل شرایع سابقه بر موسی
و عیسی چه گویید اگر مثل این بر شما ایراد کنند آنچه گفتیم پس برای خود چه بینید آنچه برای غیر
چون این دانستی بدانکه این مسئله اولین سر دو راهی است که در آن شیعه امامیه اثنا عشریه
از غیر ایشان جدا میشوند باسلام و آنچه گفتیم معلوم میشود که وجوب و تابعان ایشان دارند کاربند باسلام
بسبب تجویز اختلاف که آن فتنه است از قبل است و تفصیل بیان آیات محکمات و احادیث اضطرار بحجت
گفتیم تمام مقام نیست و در کانه مذکور است و در شافی ذکر کردیم شرح آنها را دفع کردیم خیالات مخالف آنها را الا العلم الغیب
الا الله

بازبین شد
۱۳۷۱ ش

١٩١

زید که بکطلر قتال ... جانب ... تمامی ... لوکجوداران

ویب یطر کز سوی مغرب ... کن بأیطوان ... اطیولکد اکثر ما

تاریخ تولد فرزندم سید ابو القاسم

در سنه ١٢٢٣ تاریخ تولد فرزندم سید صالح

تاریخ بیست ششم شهر شعبان المعظم روز چهارشنبه

در سنه ١٢٣ تولد فرزندی سید رضا

تولد فرزندم سید رضا در ١٢٢٣

تاریخ تولد فرزندم سید ابو القاسم در سنه ١٢٢٥

تاریخ تولد فرزندم سید صالح در ١٢٢٧

من کلام میرزا محمد ... فی توضیح کلام علامه

کتابخانه آستان قدس
وقف مخصوص

دیباچه اجمال شرح قواعد علامه طاب ثراه

الحمد لله الذی ابدع [illegible] بمجرده [illegible] لمنفذه [illegible] اختلاف [illegible] العباد
انواع [illegible] وصل من عدل [illegible] اعتدال [illegible] الکتاب
فسبحانه [illegible] ومن جوده لا تعد ولا تحصی آلائه والصلوات علی الذوات [illegible]
والنفوس الزکیة [illegible] محمد المصطفی وعلی آله [illegible] مصابیح الدجی

من افادات میرزا محمد بن الحسن الشیروانی فی توضیح کلام العلامة فی قواعد الاحکام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله **قوله** ولو کان الترک من طهارتین
فی یومین هرگاه در دو طهارت که آن دو طهارت در عرض دو روز واقع شده باشند و اختصاص بحسب احتمال
عقلی بیکی از آن دو روز بعینه نداشته باشند بلکه احتمال هر دو روز داشته باشند اما متحقق باشد در دو روز یا شبه
و معلوم باشد که خارج ازین دو روز نیست عضوی ترک شده باشد مثل اینکه در روز شنبه و یکشنبه
دو طهارت واقع شده باشد که در هر یک از آن دو طهارت عضوی ترک شده باشد اما معلوم باشد
که خارج ازین دو روز نیست پس میگوئیم که آن سه قسم میشود اول اینکه معلوم باشد که یکی در شنبه واقع شده
و دیگری در یکشنبه دوم اینکه معلوم باشد که هر دو در یک روز واقع است اما معلوم نیست
که آن روز شنبه است یا یکشنبه سیم اینکه معلوم نباشد که هر دو در یک روز واقع
شده یا یکی در روزی و دیگری در روز دیگر و مصنف اشاره بقسم اول کرده است باین عبارت
که فان ذکر التفریق صلی عن کل یوم ثلث صلوات یعنی اگر یاد داشته باشد که
آن دو طهارت در آن دو روز متفرق بوده و در یک روز مجتمع نبوده از جهت هر روز سه نماز میکند
یکی دو رکعتی که آن نماز صبح بوده باشد و یکی چهار رکعتی که آن مردد است میان نماز ظهر و عصر
و عشا و یکی سه رکعتی که آن نماز مغرب است و ترتیب میان آنها معتبر نیست چرا که آن سه نماز
برای تحصیل یک نماز است که در آن روز فوت شده و در یک نماز ترتیب معنی ندارد و هرگاه
این سه نماز را دو بار کند که مجموع شش نماز شود از عهده خللی که در آن طهارت واقع شده بیرون آمده خواهد بود
و این در صورتیست که در این دو روز مسافر نباشد و اگر در این دو روز مسافر باشد از جهت هر روز دو نماز میکند

یکی دو رکعتی

یکی چهار رکعتی که آن مردد است میان نماز صبح و ظهر و عصر و عشا و یکی سه رکعتی که آن نماز مغرب است و
ترتیب میان آنها معتبر نیست چنانکه گذشت پس هرگاه این دو نماز را باین صفت دو بار کند که مجموع چهار
نماز بوده باشد از عهده خللی که در آن دو طهارت واقع شده بیرون آمده است و اگر در یکی از آن
روزها مسافر نبوده باشد و در دیگری مسافر باشد بر وجهی که قصر بر او لازم شود از جهت روزی که مسافر است
دو نماز میکند و برای روزی که مسافر نیست سه نماز میکند پس اگر روز اول مسافر نباشد سه
نماز را مقدم میدارد و بقسم ثانی اشاره کرده باین قول وان ذکر جمعهما فی یوم واشتبه
صلی اربعا یعنی اگر یاد داشته باشد که این دو طهارت در یک روز بوده و بر او مشتبه شده که کدام
یک ازین دو روز بوده چهار نماز میکند دو رکعت که عبارت از نماز صبح است و چهار رکعت که
مردد است میان ظهر و عصر و سه رکعت که نماز مغرب بوده باشد و چهار رکعت که مردد است میان عصر
و عشا و این در صورتیست که مسافر نبوده باشد و اگر مسافر بوده باشد که قصر بر او واجب باشد سه
نماز میکند دو رکعت که مردد است میان صبح و ظهر و عصر و سه رکعت که عبارت است از مغرب و دو
رکعت که مردد است میان ظهر و عصر و عشا و اگر در روزی مسافر نباشد و در روزی دیگر مسافر
باشد که قصر بر او واجب باشد پنج نماز میکند دو رکعت که مردد است میان صبح و ظهر و عصر و
چهار رکعت که مردد است میان ظهر و عصر و سه رکعت که نماز مغرب بوده باشد و چهار رکعت
مردد است میان عصر و عشا و دو رکعت که مردد است میان ظهر و عصر و عشا و مصنف بر صورت
اتمام در هر دو روز اقتصار کرده و صور دیگر را حواله بقیاس نموده چرا که بعد از بیان صورت
اتمام کرده حال صورت قصر و اختلاف آن دو روز در قصر و اتمام استعلام میتوان کرد و پوشیده
نماند که این صورت بعینها آن صورتست که گذشت یعنی صورت اشتباه در طهارات روز
واحد که سابق گذشت و فرق میان این دو صورت نیست پس اعاده آن در ضمن صورت ترک عضوی
از طهارتین از جمله طهارات دو روز فایده ندارد و الحاصل بیش ازین صورت بیان کرده
اگر در یک روز از دو طهارت ترک عضو شده باشد و هر یک از آن دو طهارت محتمل شده باشد
و معلوم نباشد که آن دو طهارت کدام یک ازین پنج طهارتست که در آن روز ساخته اگر غیر مسافر
لازم است که چهار نماز کند و بر مسافر لازم است که سه نماز کند و این حکم تفاوت نمیکند
خواه آن روز معین باشد مثل اینکه معلوم باشد که آن روز شنبه بوده و خواه معین نباشد مثل
اینکه مشتبه باشد میان شنبه و یکشنبه و حکم هر دو صورت یعنی تعیین و اشتباه یکیست پس فایده